مرور

کابوس‌های بخشی از موج نوی سینما

«علی عباسی تقدیم می‌کند: روایت یک کابوس سی‌ساله»، عنوان کتابی است که شاید بهترین توصیفش جمله‌ای باشد که قصیده گلمکانی در مقدمه کتاب نوشته: «خاطرات و کابوس‌های یک تهیه‌کننده موج نو از زندگی، اوج و افول دوران». علی عباسی در سینمای پیش از انقلاب ایران نامی آشنا بود و در ابتدای بسیاری از فیلم‌های جریان‌ساز آن دوران این جمله به چشم می‌خورد: «علی عباسی تقدیم می‌کند». علی عباسی تهیه‌کننده معتبری در سینمای پیش از انقلاب بود و نگاهی به برخی از فیلم‌هایی که او به‌عنوان تهیه‌کننده در ساخت آنها نقش داشته نشان می‌دهد که عباسی چه نقشی در موج نوی سینمای ایران داشته است: «حسن‌کچل»، «رضاموتوری»، «تنگنا»، «تنگسیر»، «رشید»، «نازنین»، «بچره»، «سوته‌دلان» و... از جمله فیلم‌هایی است که در کارنامه کاری عباسی دیده می‌شود. جز این، بسیاری از چهره‌های شاخص سینمای ایران مثل علی حاتمی و عباس کیارستمی کارشان را در دفتر عباسی یعنی «سازمان سینمایی پیام» آغاز کردند و بسیاری دیگر هم گام‌های بعدی‌شان را در «پیام» برداشتند. «روایت یک کابوس سی‌ساله» درواقع شرح یک ماجراست و البته در این میان نقبی هم به گذشته زده می‌شود و تصویری از بخشی از سینمای ایران پیش‌رویمان قرار می‌گیرد. قصیده گلمکانی که این کتاب به کوشش او به چاپ رسیده، در بخشی از مقدمه‌اش نوشته: «آشنایی با عباسی در اواسط دهه ۱۳۸۰ در پاریس، در روزگار غربت او و دوره دانشجویی من، محبت به این شد که دست‌نوشته‌هایش را برای ویرایش و تصحیح در اختیارم بگذارد. تایپ و متظهرکردن مطالب برانگیزه‌ای که او طی سی‌سال غربت پس از ترک کار تهیه‌کنندگی‌اش نوشته بود، متمرکز بر خصوصیاتی چون حساب و کینه در میان بخشی از ایرانیان بود. با خواندن آنها روزبه‌روز بیشتر به داستان زندگی و کارنامه‌اش و آن‌چه بر او گذشته بود علاقه‌مند و کنجکاو می‌شدم». آن‌طور که عباسی مدام در نوشته‌هایش یاد می‌کند، حوادث اسفند ۱۳۶۳ باعث آزردگی خاطر او شده بود و از آن پس تبدیل به کابوس زندگی او شد. او که با وجود تلاش‌های مکرر برای ساخت فیلم نتوانست به کارش ادامه بدهد، آن‌طور که می‌گوید به دلیل آزارهای روحی‌اش که از این حادثه دیده بود اغلب از صحبت درباره حرفه و فلسفه‌اش امتناع می‌کرد...». این کتاب البته خاطرات عباسی از دوران تهیه فیلم‌ها و مسائل مربوط به سینما نیست بلکه آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، شرح کابوسی است که قصیده گلمکانی بر اساس گفته‌های عباسی روایت کرده است. در بخشی از کتاب نیز نظرات دیگران درباره عباسی آمده، در این بخش چهره‌هایی چون احمدرضا احمدی، عباس کیارستمی، مهدی زهری، کلی امامی، پرویز دوایی، جمشید ارجمند، مسعود کیمیایی، اسفندیار منفردزاده، جعفر بناهی و... درباره عباسی نوشته‌اند. کیمیایی در بخشی از یادداشتش نوشته: «علی عباسی در رضامتوری تهیه‌کننده من نبود، رفیق من بود. او خیلی برای افراد اعتبار قایل بود و بعدها متوجه شدم خودش آدم معتبری است که این اعتبار را برای افرادی که برایش کار می‌کنند رعایت می‌کند».

علی عباسی تقدیم می‌کند: روایت یک کابوس سی‌ساله
قصیده گلمکانی
نشر چشمه

تک‌نگاری فیلم ایرانی

«هامون» عنوان کتابی است از سعید عقیقی که مدتی است در قالب مجموعه «نقد سینمای ایران» نشر سفیدسار منتشر شده است. این کتاب درواقع تک‌نگاری یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین فیلم‌های سینمای ایران است، فیلمی که به قول نویسنده کتاب، «برای توضیح سال و زمانه خود، و تشریح وضعیت کوروکی از جامعه از طریق پرداختن به فراژوروود تمرکز دارد». فیلم‌قصه کاملا مناسب‌ترین کار برای تک‌نگاری دارد و او نکته‌ای کردم و کنارش بودم و این فکر و ایده چندان با ارتباط عاطفی من و مادربزرگم بی‌ارتباط نبود. مادربزرگم در زندگی ارتیست عجیبی بود، قادرنامه در یادداشت این کتاب هم توضیح دادم که چطور غذا درست می‌کرد، با غذا حرف می‌زد و معاشرت می‌کرد. معتقد بود آنچه آدم‌ها را کنار هم جمع می‌کند مهارت‌های جذابی است که بخشی از آن غذا است. همه این‌ها باعث تعریف و شکل‌گیری این پروژه شد. فکر کردم برای شروع این پروژه و پیدا کردن مادربزرگ‌ها از شهرهای مختلف ایران، بهترین کار این است که فضای مجازی یک استفاده درست کنم. اردیبهشت ۹۵ اعلانی را در صفحه شخصی‌ام گذاشتم مبنی بر اینکه اگر کسی مادربزرگی دارد با این مشخصات که توان ۶-۷ ساعت کار با یک گروه فیلمبرداری را دارد، شرایط جسمی مناسبی دارد و می‌تواند خوب حرف بزند یا خاطره تعریف کند، به ما معرفی کند. نزدیک به شش هزار نفر در دو ماه برای ما ایمیل زدند. جمع‌بندی در این شرایط کار ساده‌ای نبود. برای اینکه به کسی بی‌احترامی نشود یا کسی را ناراحت نکنیم. توضیح دادیم که در جمع‌بندی قطعا به تعداد محدودی خواهیم رسید، برخی از افرادی که ایمیل ارسال کرده بودند، آن‌قدر در نقاط عجیبی زندگی می‌کردند که دسترسی به آن دشوار بود، از مکان‌هایی هم اصلا درخواست نداشتیم مثلا زاهدان که من خیلی دوست داشتم سفری هم به آنجا داشته باشیم.

از روز اول کلیدخوردن این پروژه فُرم و زیبایی‌شناسی آن برایم مهم بود، به این معنی که شاّن ایرانی در آن مراعات شود. برای شروع پروژه از بین تعداد زیادی مادر و مادربزرگ که معرفی شدند، به صد انتخاب در سی شهر رسیدیم از جنوب شروع کردیم و به سمت مرکز ایران آمدیم و درنهایت نسل اسد، همین الان که دارم صحبت می‌کنم، هنوز تمام افراد خانواده که من می‌گویم به دلیل آزارهای روحی‌اش که از این حادثه دیده بود اغلب از صحبت درباره حرفه و فلسفه‌اش امتناع می‌کرد...». این کتاب البته خاطرات عباسی از دوران تهیه فیلم‌ها و مسائل مربوط به سینما نیست بلکه آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، شرح کابوسی است که قصیده گلمکانی بر اساس گفته‌های عباسی روایت کرده است. در بخشی از کتاب نیز نظرات دیگران درباره عباسی آمده، در این بخش چهره‌هایی چون احمدرضا احمدی، عباس کیارستمی، مهدی زهری، کلی امامی، پرویز دوایی، جمشید ارجمند، مسعود کیمیایی، اسفندیار منفردزاده، جعفر بناهی و... درباره عباسی نوشته‌اند. کیمیایی در بخشی از یادداشتش نوشته: «علی عباسی در رضامتوری تهیه‌کننده من نبود، رفیق من بود. او خیلی برای افراد اعتبار قایل بود و بعدها متوجه شدم خودش آدم معتبری است که این اعتبار را برای افرادی که برایش کار می‌کنند رعایت می‌کند».

هامون
سعید عقیقی
نشر سفیدسار

گفت‌وگو با صابر ابر به مناسبت انتشار کتابِ «تا هفت خانه آن‌ورتر»

بازیگر این فیلم نیستم

«تا هفت خانه آن‌ورتر»، کتاب صابر ابر آن‌طور که خودش می‌گوید در ستایش زندگی است، به‌نیت ثبت شکل‌های ساده زندگی. اما دست‌نوشت صابر ابر تا هفت خانه آن‌ورتر به ابتکار ایران‌شناسی بی‌نظیر است. او از چیز در این کتاب مطرح هستند. اما وضعیت اقتصادی اخیر و نسبت این کتاب با غذا در شهری پُر از فقر و نتگسستی فزاینده، سبل تند انتقادات را بر سر هیچ‌کدام این‌ها نبود. کتاب ماحصل پروژه‌ای است که بر در صفحه اینستاگرام خود آن را کلید زد، دعوت از مادربزرگ‌ها برای پختن غذا به‌بهانه ثبت دوزانی است و صابر ابر، بازیگر مولفی که سخت تن به گفت‌وگو می‌دهد اما این‌بار بدز عم است که گاه شکل کپ دوستانه بود و گاه مواجهه با تلخ‌ترین و تندترین انتقادات. جدا از ماهیت کتاب، سویه‌ی انتقادی و اجتماعی آن، صابر ابر و ما؛ احمد غلامی، شیما بهرمند و بهناز شیربانی را دور یک میز نشاند تا شاید بحثی در بگیرد که محل مرور نقد را نشانه برود.

عکس: داود ملک‌مسیحی

«تا هفت خانه آن‌ورتر»، کتاب صابر ابر آن‌طور که خودش می‌گوید در ستایش زندگی است. به‌نیت ثبت شکل‌های ساده زندگی. اما دست‌نوشت صابر ابر تا هفت خانه آن‌ورتر به ابتکار ایران‌شناسی بی‌نظیر است. او از چیز در این کتاب مطرح هستند. اما وضعیت اقتصادی اخیر و نسبت این کتاب با غذا در شهری پُر از فقر و تنگستی فزاینده، سبل تند انتقادات را بر سر هیچ‌کدام این‌ها نبود. کتاب ماحصل پروژه‌ای است که بر در صفحه اینستاگرام خود آن را کلید زد، دعوت از مادربزرگ‌ها برای پختن غذا به‌بهانه ثبت دوزانی

✔ خرلاف غالب انتقاداتی که درباره کتاب مطرح شده است، شاید انتقاد اصلی به مقدمه کتاب وارد باشد. مقدمه‌ای خوب، نوشته شهروز نظری، که با جنس کتاب جور نیست، با کتاب سبستک نمی‌شود و مسیر کتاب را تغییر می‌دهد. به‌بیان دیگر انتظارات دیگری را از کتاب ایجاد می‌کند.

واقعیت این است که از شهروز نظری خواستم یادداشتی بر کتاب بنویسد. اما این به‌قول شما «سبستک‌نشدن» و اینکه کتاب کالا نیست به‌صورت کالا ارائه می‌شود، در کلیت پروژه خیر دیگری است. به‌طور خاص در کتاب این سبستک‌نبودن وجود دارد. اما ارائه اشیا در خانه‌های قدیمی و در شهرهای مختلف باز پروژه را به سمت هدف مدنظر می‌برد. به‌هرحال یکی از خروجی‌های این پروژه تبدیل شده است به یک «کالا» نمی‌دانم. صادقانه بگویم، حتما سوءتفاهمی اتفاق افتاده است.

✔ نکته‌ای که فکر می‌کنم به نیست درباره آن صحبت کنیم این است که به‌نظرمن غذا می‌تواند باعث صلح شود. مثال می‌زنم اگر در تهران به یک رستوران لبنانی بروید و غذای لبنانی بخورید، تصور شما درباره مردم عرب با تصور قبل از آن متفاوت خواهد بود. در مورد تاثیر غذاها در ایجاد یک رابطه انسانی صحبت کنید. من زمانی که اولین‌بار در یکی از روستاهای خوروسج «کمنه» خوردم، حال دیگری داشتم و از آن‌وقت فضای ذهنی من از نوشیدن و آن کمنه تعریف شده می‌شود. تجربه دیگری را تقدیم‌تان دارم. در عملیاتی، پیشروی کرده بودیم، فاصله ما با عقب زیاد بود و غذا دیر رسیده بود. در بیابان تشنه و گرسنه مانده بودیم، در این میان یک گسترده عراقی پیدا کردم. «البانیکه گرسنه بودم یا خودم فکر کردم این کنسرو دوشم است، نباید آن را بخورم. این حس بدوی‌ترین حس بود که درمن وجود داشت. بعد با خودم گفتم این حس بی‌معناست. کنسرو را با سر نریزه بازکردم، و بدون روغن روی کنسرو باد جنازه‌های عراقی افتادم. از کنسرو بدم آمد. اما باید غذا می‌خوردم. بعد از خوردنش بود که متوجه طعم حیرت‌انگیز آن شدم. خیلی خوشمزه بود و سمفونی‌ای از طعم‌ها را داشت. یکباره همه چیز با طعم غذا جور دیگر شد. بعد از خوردن کنسرو مفهوم دشمن برای من کمرنگ‌تر شده بود. از نظر شما غذاها چطور می‌توانند صلح را نوعی پیوند ایجاد کنند؟

یک روز قبل از عید تمام خانواده، خانه مامان‌گلی جمع می‌شدیم. او برای هر کسی غذای خاص خودش را درست می‌کرد. می‌دانست من مرغ ترش دوست دارم، پس تمام برای من این غذا را می‌پخت. باورتان نمی‌شود که یک شب تا صبح با انسرژی و حال خوب و ترانه آشیزی می‌کرد. من این تصویر را فراموش نمی‌کنم. سفره بلندی پهن می‌شد، تمام افراد خانواده که به‌دلیل منعقله نمی‌توانستند در طول سال کنار هم جمع شوند دور این سفره می‌نشستند. تنها روزی بود که کنار هم جمع می‌شدیم و مامان‌گلی به همین دلیل این کار را انجام می‌داد. چیزی را که دوست داشتیم برایمان می‌پخت تا از کنارهم‌بودن بیشتر لذت ببریم. مادربزرگم آدم باسوادی نبود. اما قانونش این بود و آداب عجیبی را در غذایختن به‌جا می‌آورد. زمانی که پروژه «تا هفت خانه آن‌ورتر» را شروع کردیم سوال مشترکی که از همه پرسیدم این بود که چند فرزند دارید؟ از بچه‌ها و نوه‌هایشان حرف می‌زدند و حال خوبی داشتند. فکر می‌کنم صلح از دایره کوچک خانواده شکل می‌گیرد. من باید در بستری رشد کرده باشم که صلح‌طلب باشم و بتوانم صلح را اعلام کنم و ارائه بدهم. اصلا فکر کنید یک کپ رو از دید شهر بزرگ اعلام کنید تمام مادرها قصد دارند آشپزی کنند. اگر کسی با کسی کار داشت! فکر کنید خیابان انقلاب را پُر دیگ کنید چه اتفاق جذابی است. مادر، وطن است. من در مورد استثنائات حرف نمی‌زنم. مادری که مشکلی داشته و به بچه‌اش آزار می‌رسانده یا بچه‌ای که آزار رسانده و نمونه‌اش حتما سالمندان، که به‌نظرم بزرگ‌ترین آزاری است که به بچه وارد می‌کنند. جالب است بدانید در ابتدا اما این‌بار دیگر انتظارات دیگری را از کتاب ایجاد می‌کند.

واقعیت این است که از شهروز نظری خواستم یادداشتی بر کتاب بنویسد. اما این به‌قول شما «سبستک‌نشدن» و اینکه کتاب کالا نیست و به‌صورت کالا ارائه می‌شود، در کلیت پروژه خیر دیگری است. به‌طور خاص در کتاب این سبستک‌نبودن وجود دارد. اما ارائه اشیا در خانه‌های قدیمی و در شهرهای مختلف باز پروژه را به سمت هدف مدنظر می‌برد. به‌هرحال یکی از خروجی‌های این پروژه تبدیل شده است به یک «کالا» نمی‌دانم. صادقانه بگویم، حتما سوءتفاهمی اتفاق افتاده است.

✔ نکته‌ای که فکر می‌کنم به نیست درباره آن صحبت کنیم این است که به‌نظرمن غذا می‌تواند باعث صلح شود. مثال می‌زنم اگر در تهران به یک رستوران لبنانی بروید و غذای لبنانی بخورید، تصور شما درباره مردم عرب با تصور قبل از آن متفاوت خواهد بود. در مورد تاثیر غذاها در ایجاد یک رابطه انسانی صحبت کنید. من زمانی که اولین‌بار در یکی از روستاهای خوروسج «کمنه» خوردم، حال دیگری داشتم و از آن‌وقت فضای ذهنی من از نوشیدن و آن کمنه تعریف شده می‌شود. تجربه دیگری را تقدیم‌تان دارم. در عملیاتی، پیشروی کرده بودیم، فاصله ما با عقب زیاد بود و غذا دیر رسیده بود. در بیابان تشنه و گرسنه مانده بودیم، در این میان یک گسترده عراقی پیدا کردم. «البانیکه گرسنه بودم یا خودم فکر کردم این کنسرو دوشم است، نباید آن را بخورم. این حس بدوی‌ترین حس بود که درمن وجود داشت. بعد با خودم گفتم این حس بی‌معناست. کنسرو را با سر نریزه بازکردم، و بدون روغن روی کنسرو باد جنازه‌های عراقی افتادم. از کنسرو بدم آمد. اما باید غذا می‌خوردم. بعد از خوردنش بود که متوجه طعم حیرت‌انگیز آن شدم. خیلی خوشمزه بود و سمفونی‌ای از طعم‌ها را داشت. یکباره همه چیز با طعم غذا جور دیگر شد. بعد از خوردن کنسرو مفهوم دشمن برای من کمرنگ‌تر شده بود. از نظر شما غذاها چطور می‌توانند صلح را نوعی پیوند ایجاد کنند؟

یک روز قبل از عید تمام خانواده، خانه مامان‌گلی جمع می‌شدیم. او برای هر کسی غذای خاص خودش را درست می‌کرد. می‌دانست من مرغ ترش دوست دارم، پس تمام برای من این غذا را می‌پخت. باورتان نمی‌شود که یک شب تا صبح با انسرژی و حال خوب و ترانه آشیزی می‌کرد. من این تصویر را فراموش نمی‌کنم. سفره بلندی پهن می‌شد، تمام افراد خانواده که به‌دلیل منعقله نمی‌توانستند در طول سال کنار هم جمع شوند دور این سفره می‌نشستند. تنها روزی بود که کنار هم جمع می‌شدیم و مامان‌گلی به همین دلیل این کار را انجام می‌داد. چیزی را که دوست داشتیم برایمان می‌پخت تا از کنارهم‌بودن بیشتر لذت ببریم. مادربزرگم آدم باسوادی نبود. اما قانونش این بود و آداب عجیبی را در غذایختن به‌جا می‌آورد. زمانی که پروژه «تا هفت خانه آن‌ورتر» را شروع کردیم سوال مشترکی که از همه پرسیدم این بود که چند فرزند دارید؟ از بچه‌ها و نوه‌هایشان حرف می‌زدند و حال خوبی داشتند. فکر می‌کنم صلح از دایره کوچک خانواده شکل می‌گیرد. من باید در بستری رشد کرده باشم که صلح‌طلب باشم و بتوانم صلح را اعلام کنم و ارائه بدهم. اصلا فکر کنید یک کپ رو از دید شهر بزرگ اعلام کنید تمام مادرها قصد دارند آشپزی کنند. اگر کسی با کسی کار داشت! فکر کنید خیابان انقلاب را پُر دیگ کنید چه اتفاق جذابی است. مادر، وطن است. من در مورد استثنائات حرف نمی‌زنم. مادری که مشکلی داشته و به بچه‌اش آزار می‌رسانده یا بچه‌ای که آزار رسانده و نمونه‌اش حتما سالمندان، که به‌نظرم بزرگ‌ترین آزاری است که به بچه وارد می‌کنند. جالب است بدانید در ابتدا اما این‌بار دیگر انتظارات دیگری را از کتاب ایجاد می‌کند.

✔ فارغ از اینکه کتاب «تا هفت خانه آن‌ورتر» چنان‌که در افواه آمده، کتاب آشپزی نیست آن‌طور که مرسوم در کتاب از دستور غذا خبر نیست، اما بدیه «غذا» در کتاب برجسته است. کتاب شما انتقادات بسیاری را به این انتقادات را بابی کتوا؟ از عباس کاظمی جامعه‌شناس در صفحه اینستاگرامش، به حوزه جامعه‌شناختی وارد شد. ایشان در متنی کوتاه به‌دفاع از کتاب شما، به کوریکه روشنفکری اشاره کردند که این دست کتاب‌ها و بدیده‌ها را زیر سوال می‌برد. فارغ از ادعاهای ایشان که معتقدند میدان روشنفکری ما بر از خشونت و تک‌گویی است برسیم به انتقاداتی از همان مردم عادی که شما می‌گویید طرق آنها هستید یا اصلا کجی از خود آنها. اگر انتشار کتابی در این شمایل با قیمت سبد خوار نوامان، نه البته در وضعیت نشار آن هم با این کیفیت، چندان بعید نیست و قیمت واقعی آن هم باشد. در وضعیت اقتصادی حاد ایران مورد انتقاد است که بنابر آمار رسمی فقرا فوق کرفته و ما بیش از بیش با بدیده‌های آشفالگرد موآجهیم. با یا مادرهایی که برای تهیه یک وعده غذا برای بچه‌هاشان درمانده‌اند. کتاب شما در این وضعیت اقتصادی با این قیمت و در مورد غذا. اگار سرزخمی را بازکرده باشد. از نظر من این کتاب بیش از آن‌که درباره آشپزی باشد یا حتا غذا، زیرشاخه مردم‌شناسی تعریف می‌شود. یعنی رفتن نقدها به این سمت‌وسو معنا دارد. نکته جالبی که خودتان هم در سرتاسر گفت‌وگو تاکید داشتید همین بافشاری بر تفاوت با حفظ خود بود. در نقد مردم بودن واقعی. چهره‌ای که ما از شما در پروژه و صحنه سراغ داریم. بازیکری متفاوت است که تن به هر قیلم و سریال و پروژه کاسبکارانه نداده است. آخرین پروژه‌ای که از شما در ذهن داریم نقش جوانی است که نیز می‌خود و شوخ وپیژای دارد که باز از این فرارکند اما نمی‌تواند. همان نقش کوتاه شما در فیلم «حکایت دریا» از بهمن فرمان‌آرا. شما سال‌هایی در نمایش «کالیگولا» روی صحنه رفته‌اید که معنای دیگری برای ما داشت و با شما وجود

تا هفت خانه آن‌ورتر
صابر ابر
انتشارات
ایرجا، میان شهر

✔ این پرونده دغدغه شخصی شما بوده و ماه‌ها وقت شما را گرفته و تاثیر فعالیت‌های سینمایی شما محدودتر شده است. آیا غیر از پروژه «تا هفت خانه آن‌ورتر» اینه دیگری از این دست دارید که بعد از این سراغش بروید؟

من فکر می‌کنم و سعی کردم پروژه‌هایی را کار کنم که بتوانم از آنها مردم فکنم. پروژه‌هایی که به شرایط مردم مربوط باشد. ایرادی نیست که مردم انتخاب‌های متفاوت داشته باشند. من شخصم بگویم من شد پروژه‌های مختلفی را بازی کردم اما من نکردم. در صفحه مجازی خودم سعی کردم تمام پروژه‌ها بگویم یا عکسی بگذارم. باید حواسم باشد که بازی در مدم هستم. به‌خاطر همین تا روزی که کار می‌کنم سراغ پروژه‌هایی می‌روم که خصوصی‌ترین لحظه آدم‌ها شدم.

✔ به‌نظرم غذا تاریخ دارد. اگر به بدوی‌ترین شکل غذا فکر کنیم. انسان‌های اولیه تنها به‌منظور رفع احتیاج اولیه به غذا فکر می‌کردند. تنها برای اینکه زنده بمانند. اجتماع چه فکر کنیم به اینکه غذا تنها چیزی است که با حیات انسان پیوند ناگسستنی دارد. اما قوس‌ها است که غذاخوردن کمرنگ تبدیل به خاطره شده است. این قوس‌ها هم مشترک است. شاید شما در این سفرها تاریخ غذا را بهتر دیده باشید. در سینمای ما هم وجود دارد. ایشان مرثی کرد اگاه مهرجویی به بنابر آثار شما به غذا فکر کنیم، با دو نکته متفاوت مواجهیم. در بساری از آثار مهرجویی غذا و سفره نقشی برنگ دارد. در تگاه مهرجویی به سفره و غذا نوعی پیوگرایی و نهلیسم دیده دارد. شاید غذا بیشتر بدیده‌ای است برای امتداد شر یا نمادی از سنت. گرچه بعدها در فیلم «مهمان مامان» این نکته تعدیل می‌شود و آن سفره که به‌زحمت انداخته و پهنه‌اش را می‌پهنه‌ای است برای همگرایی و دوستی اهل خانه و اینجاست که به نگاه شما نزدیک می‌شود.

به‌نظرم مثال فیلم «مهمان مامان» جالب است. حرکتی بخشی از آن سفره را می‌آورد تا سفره خورد شود و خانواده به تمر برسد تا دست‌کم به‌اندازه همان غذاخوردن برای خانواده خوشحتی به‌وجود بیاید. در این فیلم، به‌طرز عجیبی صلح جریان دارد. به همین میزان البته، خوشی وجود دارد. اما جیزی که به نمایش گذاشته می‌شود سفره‌ای است که آدم‌هایی دو از جمع شدند برای صلح. در فیلم «لیلا» هم سکانس نذری‌پختن را به‌خاطر بیاورید. وقتی نذری پخته می‌شود انگار همه در یک صلح هستند، اما این‌طور نیست. این را در رد حس بدوی‌ترین حس می‌گویم. وقتی من در همزن زمان که نذری پخته می‌شود، خشمی بین خانواده جریان دارد. مادرشوهری حس که برای پسرش یک عروس دیگری گرفته، عروس اجازه به آن مجلس دعوت است. در خیاط قرار است نذری پخته شود، اما همه جریان دارد... جالب است به فیلم‌های آقای مهرجویی تا به‌حال این‌شکلی نگاه نکرده بودم.

✔ این پروژه دغدغه شخصی شما بوده و ماه‌ها وقت شما را گرفته و تاثیر فعالیت‌های سینمایی شما محدودتر شده است. آیا غیر از پروژه «تا هفت خانه آن‌ورتر» اینه دیگری از این دست دارید که بعد از این سراغش بروید؟

من فکر می‌کنم و سعی کردم پروژه‌هایی را کار کنم که بتوانم از آنها مردم فکنم. پروژه‌هایی که به شرایط مردم مربوط باشد. ایرادی نیست که مردم انتخاب‌های متفاوت داشته باشند. من شخصم بگویم من شد پروژه‌های مختلفی را بازی کردم اما من نکردم. در صفحه مجازی خودم سعی کردم تمام پروژه‌ها بگویم یا عکسی بگذارم. باید حواسم باشد که بازی در مدم هستم. به‌خاطر همین تا روزی که کار می‌کنم سراغ پروژه‌هایی می‌روم که خصوصی‌ترین لحظه آدم‌ها شدم.

✔ به‌نظرم غذا تاریخ دارد. اگر به بدوی‌ترین شکل غذا فکر کنیم. انسان‌های اولیه تنها به‌منظور رفع احتیاج اولیه به غذا فکر می‌کردند. تنها برای اینکه زنده بمانند. اجتماع چه فکر کنیم به اینکه غذا تنها چیزی است که با حیات انسان پیوند ناگسستنی دارد. اما قوس‌ها است که غذاخوردن کمرنگ تبدیل به خاطره شده است. این قوس‌ها هم مشترک است. شاید شما در این سفرها تاریخ غذا را بهتر دیده باشید. در سینمای ما هم وجود دارد. ایشان مرثی کرد اگاه مهرجویی به بنابر آثار شما به غذا فکر کنیم، با دو نکته متفاوت مواجهیم. در بساری از آثار مهرجویی غذا و سفره نقشی برنگ دارد. در تگاه مهرجویی به سفره و غذا نوعی پیوگرایی و نهلیسم دیده دارد. شاید غذا بیشتر بدیده‌ای است برای امتداد شر یا نمادی از سنت. گرچه بعدها در فیلم «مهمان مامان» این نکته تعدیل می‌شود و آن سفره که به‌زحمت انداخته و پهنه‌اش را می‌پهنه‌ای است برای همگرایی و دوستی اهل خانه و اینجاست که به نگاه شما نزدیک می‌شود.

به‌نظرم مثال فیلم «مهمان مامان» جالب است. حرکتی بخشی از آن سفره را می‌آورد تا سفره خورد شود و خانواده به تمر برسد تا دست‌کم به‌اندازه همان غذاخوردن برای خانواده خوشحتی به‌وجود بیاید. در این فیلم، به‌طرز عجیبی صلح جریان دارد. به همین میزان البته، خوشی وجود دارد. اما جیزی که به نمایش گذاشته می‌شود سفره‌ای است که آدم‌هایی دو از جمع شدند برای صلح. در فیلم «لیلا» هم سکانس نذری‌پختن را به‌خاطر بیاورید. وقتی نذری پخته می‌شود انگار همه در یک صلح هستند، اما این‌طور نیست. این را در رد حس بدوی‌ترین حس می‌گویم. وقتی من در همزن زمان که نذری پخته می‌شود، خشمی بین خانواده جریان دارد. مادرشوهری حس که برای پسرش یک عروس دیگری گرفته، عروس اجازه به آن مجلس دعوت است. در خیاط قرار است نذری پخته شود، اما همه جریان دارد... جالب است به فیلم‌های آقای مهرجویی تا به‌حال این‌شکلی نگاه نکرده بودم.

✔ فارغ از اینکه کتاب «تا هفت خانه آن‌ورتر» چنان‌که در افواه آمده، کتاب آشپزی نیست آن‌طور که مرسوم در کتاب از دستور غذا خبر نیست، اما بدیه «غذا» در کتاب برجسته است. کتاب شما انتقادات بسیاری را به این انتقادات را بابی کتوا؟ از عباس کاظمی جامعه‌شناس در صفحه اینستاگرامش، به حوزه جامعه‌شناختی وارد شد. ایشان در متنی کوتاه به‌دفاع از کتاب شما، به کوریکه روشنفکری اشاره کردند که این دست کتاب‌ها و بدیده‌ها را زیر سوال می‌برد. فارغ از ادعاهای ایشان که معتقدند میدان روشنفکری ما بر از خشونت و تک‌گویی است برسیم به انتقاداتی از همان مردم عادی که شما می‌گویید طرق آنها هستید یا اصلا کجی از خود آنها. اگر انتشار کتابی در این شمایل با قیمت سبد خوار نوامان، نه البته در وضعیت نشار آن هم با این کیفیت، چندان بعید نیست و قیمت واقعی آن هم باشد. در وضعیت اقتصادی حاد ایران مورد انتقاد است که بنابر آمار رسمی فقرا فوق کرفته و ما بیش از بیش با بدیده‌های آشفالگرد موآجهیم. با یا مادرهایی که برای تهیه یک وعده غذا برای بچه‌هاشان درمانده‌اند. کتاب شما در این وضعیت اقتصادی با این قیمت و در مورد غذا. اگار سرزخمی را بازکرده باشد. از نظر من این کتاب بیش از آن‌که درباره آشپزی باشد یا حتا غذا، زیرشاخه مردم‌شناسی تعریف می‌شود. یعنی رفتن نقدها به این سمت‌وسو معنا دارد. نکته جالبی که خودتان هم در سرتاسر گفت‌وگو تاکید داشتید همین بافشاری بر تفاوت با حفظ خود بود. در نقد مردم بودن واقعی. چهره‌ای که ما از شما در پروژه و صحنه سراغ داریم. بازیکری متفاوت است که تن به هر فیلم و سریال و پروژه کاسبکارانه نداده است. آخرین پروژه‌ای که از شما در ذهن داریم نقش جوانی است که نیز می‌خود و شوخ وپیژای دارد که باز از این فرارکند اما نمی‌تواند. همان نقش کوتاه شما در فیلم «حکایت دریا» از بهمن فرمان‌آرا. شما سال‌هایی در نمایش «کالیگولا» روی صحنه رفته‌اید که معنای دیگری برای ما داشت و با شما وجود

تاریخی از سبک زندگی که در حال فراموشی و زوال است. مفاهیمی همچون زندگی، سرسفره‌نشستن، غذا به‌مثابه عامل پیوند و صلح و از این‌دست بیش از هر چیز در این کتاب مطرح هستند. اما وضعیت اقتصادی اخیر و نسبت این کتاب با غذا در شهری پُر از فقر و تنگستی فزاینده، سبل تند انتقادات را بر سر این کتاب و مؤلفش آوار کرد. «تا هفت خانه آن‌ورتر» که تماما با هزینه شخصی صابر ابر تدوین و منتشر شده و انتقادات پیرامون کتاب، محور گفت‌وگوی ما بخشی از تاریخ شفاهی مردم و این کشور را ثبت می‌کند و با بهترین شکل و بهترین کیفیت هم این کار را انجام خواهم داد.

✔ فارغ از اینکه کتاب «تا هفت خانه آن‌ورتر» چنان‌که در افواه آمده، کتاب آشپزی نیست آن‌طور که مرسوم در کتاب از دستور غذا خبر نیست، اما بدیه «غذا» در کتاب برجسته است. کتاب شما انتقادات بسیاری را به این انتقادات را بابی کتوا؟ از عباس کاظمی جامعه‌شناس در صفحه اینستاگرامش، به حوزه جامعه‌شناختی وارد شد. ایشان در متنی کوتاه به‌دفاع از کتاب شما، به کوریکه روشنفکری اشاره کردند که این دست کتاب‌ها و بدیده‌ها را زیر سوال می‌برد. فارغ از ادعاهای ایشان که معتقدند میدان روشنفکری ما بر از خشونت و تک‌گویی است برسیم به انتقاداتی از همان مردم عادی که شما می‌گویید طرق آنها هستید یا اصلا کجی از خود آنها. اگر انتشار کتابی در این شمایل با قیمت سبد خوار نوامان، نه البته در وضعیت نشار آن هم با این کیفیت، چندان بعید نیست و قیمت واقعی آن هم باشد. در وضعیت اقتصادی حاد ایران مورد انتقاد است که بنابر آمار رسمی فقرا فوق کرفته و ما بیش از بیش با بدیده‌های آشفالگرد موآجهیم. با یا مادرهایی که برای تهیه یک وعده غذا برای بچه‌هاشان درمانده‌اند. کتاب شما در این وضعیت اقتصادی با این قیمت و در مورد غذا. اگار سرزخمی را بازکرده باشد. از نظر من این کتاب بیش از آن‌که درباره آشپزی باشد یا حتا غذا، زیرشاخه مردم‌شناسی تعریف می‌شود. یعنی رفتن نقدها به این سمت‌وسو معنا دارد. نکته جالبی که خودتان هم در سرتاسر گفت‌وگو تاکید داشتید همین بافشاری بر تفاوت با حفظ خود بود. در نقد مردم بودن واقعی. چهره‌ای که ما از شما در پروژه و صحنه سراغ داریم. بازیکری متفاوت است که تن به هر فیلم و سریال و پروژه کاسبکارانه نداده است. آخرین پروژه‌ای که از شما در ذهن داریم نقش جوانی است که نیز می‌خود و شوخ وپیژای دارد که باز از این فرارکند اما نمی‌تواند. همان نقش کوتاه شما در فیلم «حکایت دریا» از بهمن فرمان‌آرا. شما سال‌هایی در نمایش «کالیگولا» روی صحنه رفته‌اید که معنای دیگری برای ما داشت و با شما وجود

✔ سال‌ها پیش، وقتی مادربزرگت را از دست دادی تا مدت‌ها در شرایط روحی نبودی و روزهای سختی را پشت سر گذاشتی. آیا دغدغه پروژه‌ای که به کتاب «تا هفت خانه آن‌ورتر» انجامید، از این اتفاق نشئت می‌گیرد؟

زمستان سال ۹۴ بود که من با آرش صادقی طی یک معاشرت وقتی در حال آشپزی بودم و کپ می‌دیدم فکری گذاشتم. آرش در مورد اهمیت غذا صحبت می‌کرد و پرسید چرا وقتی آشپز خوبی هستی، کار متفاوتی انجام نمی‌دهی. اتفاقا آرش هم آشپز خوبی است و البته مادرانی هر دوی ما هم. فکر کردیم پروژه‌ای را تعریف کنیم. البته وابستگی شدید من به مادربزرگم هم مطرح بود. چند سال آخر زندگی‌اش که در مریضی به‌سر می‌برد، خودم از او نکته‌ای کردم و کنارش بودم و این فکر و ایده چندان با ارتباط عاطفی من و مادربزرگم بی‌ارتباط نبود. مادربزرگم در زندگی ارتیست عجیبی بود، قادرنامه در یادداشت این کتاب هم توضیح دادم که چطور غذا درست می‌کرد، با غذا حرف می‌زد و معاشرت می‌کرد. معتقد بود آنچه آدم‌ها را کنار هم جمع می‌کند مهارت‌های جذابی است که بخشی از آن غذا است. همه این‌ها باعث تعریف و شکل‌گیری این پروژه شد. فکر کردم برای شروع این پروژه و پیدا کردن مادربزرگ‌ها از شهرهای مختلف